

بحران مشروعیت صفویان و مسأله پادشاهی اسماعیل سوم

دکتر لقمان دهقان تیری - دکتر اصغر منتظر القائم

علی اکبر جمعری

چکیده

حمله غلزاییهای قندهار در سال ۱۱۳۵ هـ.ق به اصفهان، پایتخت دولت صفویه و سقوط این سلسله، آغاز یک دوره طولانی بحران در تاریخ ایران محسوب می‌شود. در این دوره که تا تشکیل دولت قاجاریه در سال ۱۲۱۰ هـ.ق. ادامه یافت، بنیان دولت مرکزی در ایران فرو ریخت و فرصتی فراهم شد تا مدعیان نوینی در گوشه و کنار کشور سر بر آورند. با این همه، در فضای جدید و با اینکه دولت صفویه از بین رفته بود، شاهد صفوی گرایی و استقبال مردم از افرادی هستیم که مُنتسب به آن خاندان بودند. این مقاله ضمن بررسی چگونگی این جریان، به بررسی پادشاهی شاه اسماعیل سوم صفوی به عنوان یکی از کسانی که ابتدا توسط سران بختیاری و سپس بزرگان قوم زند به شاهی برگزیده شد، می‌پردازد. در جریان این بررسی، ضمن پرداختن به دوره‌های مختلف پادشاهی اسماعیل سوم و پایان کار او، ضرورت مطرح شدن شاهی دیگر از خاندان صفویه در آغاز قرن سیزدهم هجری توسط آقا محمد خان قاجار بیان خواهد شد.

واژه‌های کلیدی

صفویان، مشروعیت، بحران اجتماعی، شاه اسماعیل سوم، کریم خان زند، وکیل الدوله.

مقدمه

تشکیل دولت صفویه، مرهمی بود بر دل ریش ایرانیانی که قرن‌ها در حسرت دولتی متمرکز و قدرتمند به سر می‌بردند. در نوشته‌های تاریخی و اظهارات برخی از صاحب نظران، دولت صفویه به عنوان اولین دولت ایرانی پس از ورود اسلام

- دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

- استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

- دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

به ایران معرفی می‌شود که پس از ۹ قرن، دوباره هویت ایران را احیا کرد و نیز آن را نخستین دولت متمرکز و قدرتمند ایرانی بعد از اسلام می‌دانند.^(۱) صرف نظر از اینکه آنها در اصل ایرانی بودند یا نبودند و بدون در نظر گرفتن مذهبی که منادی آن بودند، توانمندی آنها در به دست گیری قدرت در آشفته بازار نیمه دوم قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری با وجود معارض قدرتمندی چون عثمانی، توانایی در به اطاعت واداشتن تمامی ایالات و ولایات ایران و احیای بخش اعظم قلمرو ایرانی که نهصد سال قبل با ورود اعراب مسلمان و حکومت‌های بعدی از هم پاشیده شده بود، موجبات این افتخار را فراهم کرده است.

دولتمردان صفوی نیز مانند تمامی حاکمان قبل توجه ویژه‌ای به لذتها و خوشیهای مرتبط با اورنگ شاهی و تخت سلیمانی داشتند. به همین علت است که تمامی شاهان این سلسله نیز بخشی از دوران پادشاهی خود را غرق در اعمال و افعالی بودند که حرمت شرعی و کراهت عرفی داشته است. اما نکته مهم این است که با همه این مسائل و توصیفات، مشروعیت و مقبولیت آنها در بین مردم، محکم و استوار بود؛ به گونه‌ای که حتی مردم زجر کشیده و بلا دیده اصفهان در روزگار محاصره افغانها هم، در آن روزی که آخرین شاه این سلسله با ندامت و پشیمانی و حزن و اندوه، راهپیمای خیابانها و گذرهای شهر بود تا به اردوی غلزاری جصور در فرح‌آباد برود، با گریه و زاری او را همراهی می‌کردند، ناله‌ها سر می‌دادند و اشک از دیدگان می‌باریدند (ص ۴۰/۱۴۶). مهمتر، آنکه تا بیش از نیم قرن بعد از این مرگ سیاسی (ص ۱۵/۲۵۳) موجی از ارادت و تمایل به صفویان را همچنان شاهد هستیم و صفوی‌گرایی به عنوان مشخص‌ترین گرایش سیاسی در ایران قرن دوازدهم هجری شناخته می‌شود. با تأکید بر این ویژگی، شاهد تعداد قابل توجهی از افراد بازمانده از این خاندان هستیم که جان پری در مقاله‌ای با عنوان «The last Safavids» به معرفی آنها پرداخته است (به نقل از ص ۱۵/۲۷۵) آنان خود را به نوعی منتسب به صفویان می‌دانستند^(۲) که تنها و یا با کمک و یاری جویندگان نام و نان و حتی حمایت دولت عثمانی، چند روزی را صحنه‌پرداز نمایش غمگین ایران نیمه دوم قرن دوازدهم هجری بودند و این حکایت همچنان باقی ماند تا در نهایت قاجارها، میراث سلطنت مستبدانه صفویه را تحت نامی جدید احیا کردند (ص ۱۵/۲۵۳).

در میان این افراد، میرزا ابوتراب ملقب به شاه اسماعیل سوم که ابتدا توسط اتحادیه سران بختیاری و زند برکشیده شد^(۳) و پس از آن، هر چند صیاحی را در اردوی یکی از مدعیان تاج و تخت به سر می‌برد، از جایگاه خاصی برخوردار است. انتساب دقیق و بدون تردید او به آخرین شاه صفوی، پادشاهی صوری و بلند مدت او، تجربه حضور در اردوهای گوناگون مدعیان و مسائلی دیگر، موجب شده تا چرایی ضرورت وجود او در مقطعی از تاریخ ایران که آن را دوره طوفان سیاسی نامیده‌اند (ص ۲۶/۵۱) مطرح شود. سؤال اساسی در این مقاله این است که چگونه در حالی که دولت صفویان ساقط شده و هیچ یک از مدعیان بعدی قصد احیای آنها را نداشته‌اند، از مشروعیت بحران زده صفویان برای تحکیم قدرت خود استفاده کرده‌اند؟ این موضوع در این شکل مورد مطالعه قبلی قرار نگرفته و کارهای انجام شده - مانند آنچه از جان پری نام برده شد - به بررسی تاریخ سیاسی صفویان پس از سقوط اصفهان پرداخته‌اند.

مشروعیت صفویان، رمز ماندگاری آنان

مشروعیت را قانونی بودن یا طبق قانون بودن تعریف کرده‌اند. همچنین معنای کاربردی این واژه را توانایی ایجاد و حفظ این اعتقاد دانسته‌اند که نظام سیاسی موجود برای جامعه مناسب است، توده‌ها باید بی‌اکراه از آن اطاعت کنند و تقدس آن را بپذیرند و آن را شایسته احترام و حرمت بدانند (۱۸/ص ۱۰۵).

مشروعیت به عنوان یکی از ویژگیهای اقتدار، موجب می‌شود تا قدرتی که به دلیل سلطه قانونی یا پیدایش عقلانیت قانونی و یا سلطه سنتی و یا سلطه رهبری کاریزمایی حاصل شده است (۷/صص ۳۱۹-۳۲۱) جنبه قانونی پیدا نماید. در این صورت است که اقتدار هم بر پایه سنت، فرهی و یا قانونی - عقلایی قرار می‌گیرد (۱۸/صص ۱۰۱ و ۱۰۲). مشروعیت دینی را به عنوان نوعی دیگر از مشروعیت - که اتفاقاً در تقسیم‌بندی وبر (Weber) نیامده است - می‌توان در بررسی سیاسی و دینی دولت صفوی در نظر گرفت. این نوع مشروعیت، به لحاظ مفهومی در جایگاهی میان مشروعیت کاریزمایی - که «وبر» آن را به پیامبران، قهرمانان و رهبران فرزانه منسوب می‌کند - و مشروعیت سنتی قرار می‌گیرد. با این ویژگی، آن را می‌توان مشروعیتی دانست که ریشه و جان مایه خود را از شخصیت‌های فرهیخته دینی و عقاید و ارزشها و احکام دیکته شده آنان می‌گیرد و پس از جاگیری در فرهنگ و باورهای قومی، به عنوان میراث گذشته به نسل آینده می‌رسد و از این نظر، سر در «فره» و پا در «سنت» دارد (۱۶/صص ۵۳ و ۵۴).

در پاسخ به چرایی مشروعیت خاندان صفوی از آغازین روزگاران فعالیت طریقت اردبیل استدلالهای گوناگونی بیان شده است. اصلی‌ترین و مهمترین استدلال که حتی «ابن‌بزاز» در زمانی کوتاه پس از مرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی پاسخ آن را داده، سیادت و نسب موسوی این خانواده است که مشروعیت را برای آنها به همراه داشته است (۴/صص ۷۰ و ۷۱). همین مسأله موجب شد تا علاوه بر مشرب صوفیانه او، به دلیل ارادتشان به خاندان پیامبر(ع) آمادگی چنین همراهی را داشته باشند (۱۶/ص ۱۷۵). منابع دوره صفوی سرشار از تأکیدی است که بر اساس آنها، این خانواده به دلیل انتساب به اهل بیت(ع)، از همان جایگاه و موقعیت برخوردارند و خداوند، دوام این خانواده را که اینک بر مسند پادشاهی نشسته‌اند، تا قیام حضرت صاحب‌الامر(عج) به درازا خواهد کشاند (۱۹/صص ۱۵ و ۲۷. ۲۰/صص ۳۳-۳۵ و ۱۶۵). «عیدی بیک شیرازی» در سروده‌هایش تأکیدات پیاپی بر این دو اصل، سیادت و همراهی با قیام حضرت، دارد که برای شاهد مدعا، سه بیت از سه بخش مختلف یکی از مجموعه‌های او را بیان می‌نمایم:

رواج مذهب جعفر بجهش ظهور مهدی هادی بعهدش

جو کردی در جهان صاحب قرانش بفرما نصرت صاحب زمانش

سیادت در نسب از گوهر پاک سعادت در حسب چون سورا افلاک

(۲۱/صص ۱۵۰، ۲۱ و ۱۳۳)

رسمیت مذهب تشیع توسط شاه اسماعیل اول صفوی، بویژه تأکید منابع صفوی بر اینکه شاه اسماعیل با اجازه حضرت صاحب‌الامر(عج) و با شمشیری که حضرت بر کمرش بسته، از گیلان خروج کرد (۱۹/صص ۴۷ و ۴۸)، و بایرداری این امر در طول دوران پادشاهی صفویان، تأکید مضاعفی بر مشروعیت دینی آنها بود. بر این اساس، سرلوحه

تمامی متون نثر و نظم که در دوران صفویه به نگارش درآمده است، پس از حمد و ثنای خداوند متعال و درود و سلام بر پیامبر (ص) و آل پاکش (ع)، تعریف و تمجید از سلطان صفوی و اسلاف اوست که مدافع تشیع اثنی‌عشری بوده و هستند. اهمیت این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که به وجود سه دولت عثمانی، ازبک‌ها و بابرین که به طریقه سنت و مدافع آن بودند و مرزهای ایران را تشکیل می‌دادند، توجه داشته باشیم. این وجه از ویژگیهای مشروعیتی این خانواده، حتی در روزگاری که دولت صفوی به عنوان یک واقعیت سیاسی هم نابود شده بود، همچنان در پس لایه‌های اذهان مردم ایران وجود داشت و موجب می‌شد تا مردم در پی کسی باشند که حلقه‌ای از زنجیره ارتباط با ائمه معصومین (علیهم‌السلام) را تشکیل دهد (ص ۲۸/۲۶۲).

از میان معدود اشعار سیاسی دوره صفویه نیز می‌توان به تأکیده‌های موجود بر سیادت صفویان و دفاع از تشیع دوازده امامی به عنوان عامل مهم در مشروعیت این خانواده پی‌برد (برای اطلاع بیشتر رک: ۱۱/ج ۲، صص ۴۸۴-۴۸۶ و ۴۹۸-۵۰۰). منابع تاریخی این دوره که عمدتاً تحت حمایت دربار صفوی نوشته شده‌اند و به همین دلیل می‌توان آنها را ارگان رسمی این دولت محسوب کرد، از مقید بودن شاهان صفوی به پیروی از شرع مقدس اسلام و سر نییچیدن از فرمان حق یاد می‌کنند. همچنین رفتارهایی مانند وقف تمامی آثار و ابنیه اصفهان توسط شاه عباس اول را باید خمیر مایه‌ای برای استحکام بیشتر مشروعیت دینی صفویان دانست.

بر این اساس و صرف نظر از درستی و نادرستی این حجم از گزارشها، اصلی‌ترین دلیل بیان شده برای مشروعیت دولت صفوی، به موقعیت آنها و عملکردشان در حوزه مذهب تشیع باز می‌گردد. ناگفته نماند صفویان به عنوان یک دولت قدرتمند و مستقل خود را مدافع مذهب تشیع می‌دانستند، در حالی که حکومت‌های قبلی، بویژه قبل از سقوط بغداد، به نوعی وابسته به دستگاه خلافت عباسی بودند. از این نظر، دولت صفوی اگر چه مدافع یک مذهب خاص - مانند حکومت‌های قبلی - بود، اما متفاوت از آنها نیز محسوب می‌شود. بدون تردید، نگاه امروزین صاحب‌نظران هم به همین مسأله است. به همین جهت، بدون آنکه بخواهیم در مورد میزان تقید و پای‌بندی شاهان صفوی به شرعیات قضاوت کنیم، به فراهم شدن شرایطی که براساس آن حاکمیت دین و بویژه مذهب تشیع در کل ایران به وجود آمد و مهمتر از آن، پیدایش زمینه رشد حوزه‌های علمیه و ظهور و پیشرفت و اعتبار چهره‌های شاخصی در علوم دینی و تدوین و تألیف منابع فقهی و حدیثی است که به عنوان بزرگترین دستاورد این دوره - که حکایت از رشد باورهای دینی دارد - باید اشاره کرد.

از بررسی نوشته‌های تاریخی دوره صفویه و مقایسه آن با عملکردشان و با توجه به نگاه مردم آن زمان به این خانواده و همچنین نگاه و امیدواری به ظهور کسی از آنها در روزگار فروپاشی این سلسله (ص ۲۸/۲۶۲)، علاوه بر مشروعیت دینی، دلایل دیگری را هم می‌توان برای بررسی چرایی مشروعیت صفویه فهرست کرد. این دلایل می‌تواند از نوع فعالیت‌هایی باشد که صفویان برای بسط و گسترش مقبولیت اجتماعی و تثبیت موقعیت سیاسی خود، بدانها پرداخته‌اند. این دسته از فعالیتها را که می‌توان مشروعیت‌یابی نامید، مجوزی در اختیار ما قرار می‌دهد تا مشروعیت سیاسی صفویان را در دو مقوله متمایز مشروعیت اولیه و مشروعیت ثانویه^(۴) تقسیم و در یک جدول، فهرست نماییم.

عوامل مشروعیت صفویان^(۵)

مشروعیت ثانویه «استوارتر»	مشروعیت اولیه «بیشتر»
<ul style="list-style-type: none"> - غلبه بر دشمنان و کسب قدرت در جنگهای مکرر - تضمین و حفظ آرمان و آمال ملی ایرانیان - تأمین عدالت و امنیت - دفاع از ایران در برابر دشمنان سرسخت عثمانی و ازبک - زمینه‌سازی ظهور امام زمان (عج) - همراهی و حمایت از علمای دین - دوام حکومت و مدت سلطنت 	<ul style="list-style-type: none"> - سیادت و انتساب صفویان به اهل بیت(ع) - دلبستگی و پابندی و حمایت از شیعه اثنی‌عشری - تصور نیابت امام زمان(عج) و تداعی اولی الامر - مرشد کامل بودن آنها در طریقت صوفیانه - نجابت و اصالت خانوادگی - تداعی مقام ظل‌اللہی با تدبیر نظام سلطنتی - ادعای تابعیت تام و تمام از شرع مقدس اسلام

این مجموعه عوامل ضمن برپایی دولت جدید در ایران و قوام و دوام آن، موجب جایگزینی اقتدار دینی شیعه به جای اقتدار دینی سنی شد (۱۶/ص ۱۷۵)؛ اگر چه همین مسأله نیز در نهایت موجبات سقوط آنها را فراهم کرد. میرویس برای رسیدن به یقین کامل و جلب و جذب بی‌چون و چرای سنی مذهب غلزیایی و به عبارتی دیگر، کسب مجوز شرعی برای اقدام خود، در سفر زیارتی‌اش فتوای علمای اهل سنت مکه و مدینه را به دست آورد و با توسل به همین دستاورد، غلزیاییهای سنی مذهب را به مقابله با صفویان کشاند (۲۷/ص ۳۶).

بررسی منابع و تأمل در گزارشهای مربوط به سالهای آخر دولت صفویان، همگی گویای این واقعیت است که اصلی‌ترین بحران ایجاد شده برای صفویان، بحران مشروعیت دینی بود. در یک رساله سیاسی باقی مانده از آن دوره در تحلیل چرایی سقوط اصفهان اشاره شده است که: شکسته شدن پیمان با خدا و رسول (ص)، ترک امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، غفلت سلطان و فساد موجود در دستگاه اداری و لشکری مهمترین اشکالات جامعه ایران در سالهای آخر عمر صفویه بوده است (به نقل از ۱۱/ج ۳، ص ۱۳۲۳). همچنین در گزارشهای یکی از شاهدان عینی روزگار فلاکت و بدبختی محاصره اصفهان توسط افغانها آمده است: «در اواخر ایام سلطنت صفویه برای اجرای قانون شرع در بلاد عظیم که سبب انتظام دولت است، اهتمام نمی‌کردند ... و به همین سبب مستطیعان و ضعفا و عجزه بلاد اسلام روز و شب دعای بد و نفرین به جان پادشاه عصر و حکام زمان خود می‌کردند» (۲۷/ص ۲۵).

صرف نظر از انتساب شریف خاندان صفویان که حتی با سقوط سلسله آنها، همچنان اذهان مردم ایران و مدعیان سلطنت را به خود جلب کرده بود و به همین دلیل ازدواجهای سیاسی با منتسبان به این خانواده و نیز حفظ حداقل یکی از بستگان آنها توسط مدعیان را می‌بینیم، سایر عوامل مشروعیت صفویان دستخوش تندباد حوادثی شد که بسیاری را خود، عامل آنها بودند و بسیاری دیگر، نتیجه عوامل پیشین بود. پس از سقوط اصفهان که پایان یک رشته عوامل و حوادث مرتبط با هم و زمان‌داری بود که حداقل در ریشه‌یابی آنها باید به عملکرد شاه عباس اول توجه کرد، دیگر مشروعیت دینی صفویان متاعی نبود که در بازار حوادث آن روزگار خریداری داشته باشد. بدون تردید، هیچ یک از کسانی که چتر حمایتی خود را بر سر شاه و شاهزاده‌های صفوی گرفتند و او را برکشیدند و بر تخت نشاندند، قصد احیای این دولت را نداشتند. به همین جهت، سقوط اصفهان را باید پایان تلاشهایی دانست که از قرن هشتم هجری در

طریقت اردبیل آغاز و در سالهای ابتدایی قرن دهم منجر به تکمیل نفوذ معنوی به همراه اقتدار سیاسی آنها شد و بیش از دو قرن دوام یافت.

بحران اجتماعی در ایران پس از سقوط اصفهان

بروز نابسامانی، بی‌سازمانی و اختلال در جامعه را به نحوی که تعادل عمومی و روال عادی زندگی اجتماعی به مخاطره افتد، بحران اجتماعی نامیده‌اند (۳/ص ۳۹۵).

در دولت صفویه نیز که از آغاز کار به شیوه حکومت‌های پیش از خود بر پایه یک سلطنت مطلقه ایجاد شد، شاه در عالم تصور بر همه چیز صاحب قدرت بود. اما اگر شخص شاه، سست نهاد و به امور مملکت بی‌علاقه بود، در این صورت خدمتگزار اراده وزیران و مشاورین خود می‌گردید (۲۹/ص ۱۴). این مسأله موجب شد تا از نیمه‌نهایی سده واپسین حیات سیاسی دولت صفویه، ایران را عصایی میان تھی بینیم که به علت زیاده‌روی در عیاشی و تعصب و لجاجت و خون‌ریزی و سست‌رأیی، آماده سقوط شده، نهایتاً یورش غلزیها و اشغال بخشی از کشور به وسیله آنها، این عصای میان تھی نیز متلاشی شود (۹/ص ۱). «پیروزی بدون نتیجه افغانها بر صفویه» و شکست دولت مقتدر صفوی در سال ۱۱۳۵ هجری موجب شد تا ایران برای همیشه قدرت سیاسی و اقتصادی خود را در خاورمیانه از دست بدهد (۱۳/ص ۱) و در زمینه داخلی، دوره‌ای از بحران اجتماعی را تجربه نماید که تقریباً سنخیتی با دوره‌های مشابه در طول تاریخ ایران ندارد.

دوره پس از سقوط اصفهان در تاریخ ایران مصداق بارزی از بی‌نظمی و اختلال در جامعه است. از یک سو تلاش بسیار گسترده مدعیان ریز و درشتی را می‌بینیم که بعضاً تنها و با داشتن هوادارانی کمتر از ده‌هزار نفر و در اختیار داشتن منطقه‌ای کوچک، سری پر شور و ادعایی بزرگ داشتند و از سوی دیگر، شاهد تلاشی ظاهر فریبانه برای بازگرداندن تاج و تخت به خاندان صفویه هستیم. در این راه، برخی از سرارادت افراطی که به این خانواده داشتند، حتی رنج سفر تا هندوستان را به خود خریدند تا با استمداد از محمد شاه گورکانی، «پاس نمک آن دودمان علیه» را به جای آورند (توضیحات سیدعبداللطیف شوشتری جزایری در شرح حال حزین، رک: ۱۲/مقدمه، صفحه ط).

بحران اجتماعی در ایران پس از سقوط اصفهان، تاریخ ایران را با طوفان سیاسی مواجه کرد؛ بحرانی که از مهمترین نتایج آن باید به تشکیل پی‌درپی حکومت‌های چند روزه، جنگ‌های مداوم و فراگیر، قتل و غارت‌های مکرر، کورکردن‌های بی‌شمار، عصبان و نافرمانی حاکمان محلی و مأموران دولتی، طایفه‌گرایی، درگیری‌های درون دودمانی، آسیب‌های فراوان اجتماعی و رکود شدید حیات اجتماعی و اقتصادی مردم ایران اشاره کرد. بی‌گمان ریشه بسیاری از مشکلات اجتماعی و اقتصادی ایران دوره قاجاریه را می‌توان در حوادث و وقایع این دوره فترت ره‌گیری کرد. شاهد مدعا اینکه حداقل دستورالعمل دست‌اندازی بر خاک ایران از صفحات شمالی در این زمان نوشته شد و تاریخ اجرای آن به دهه دوم قرن بعد و زمان قاجارها که خود وارث دستگاه حکومتی بودند که کلیدهای آن یا به دور انداخته شده و یا گم شده بود، موقوف شد (۱۵/ص ۲۵۳).

بحران اجتماعی شصت سال پایانی قرن دوازدهم هجری را در دو عامل اساسی می‌توان بررسی کرد:

الف- وجود بازماندگانی از خاندان صفویه که نه از نظر سن و تجربه و توانمندی و نه از نظر اعتبار و جایگاه، هیچ‌گاه نتوانستند و نمی‌توانستند موقعیتی حتی در حد و اندازه ضعیف‌ترین پادشاهان اصلی این سلسله کسب نمایند. تقریباً تمامی شاهزادگان ذکور صفوی در ماجرای قتل‌عام شاهزادگان توسط محمود افغان به قتل رسیدند (۲۷/ص ۷۸؛ ۱۲/ص ۶۲؛ ۶/ص ۱۶). معدود افراد باقی مانده نیز بزودی و توسط مدعیان دیگر کشته شدند. بنابراین، تنها بازماندگان این خانواده، عمدتاً از نوادگان دختری بودند. این مسأله، هم زمینه عدم پذیرش عامه را برای این افراد فراهم کرد؛ به گونه‌ای که در یک مورد، محمد حسن خان قاجار گفته است «شاه باید پسر شاه باشد؛ به خلیفه سلطانی‌ها شاهی نمی‌رسد» (۲/ص ۲۵۲) و هم شرایط را برای ظهور مدعیانی که خود را منتسب به صفویان می‌نمودند. منابع این دوره بویژه فوایدالصفویه و مجمع‌التواریخ و مجمل‌التواریخ فهرست کاملی از این افراد را برای ما به یادگار گذاشته‌اند.

ب- مدعیان جدید تاج و تخت از افشار، زند و قاجار که هر کدام به نوعی با یکی از بستگان صفویه مرتبط شده بودند نیز هیچ‌گاه مایل نبودند و قلباً نمی‌خواستند دولت مرده صفویه را احیا کنند. این ارتباط سازی در مورد قاجارها در خور توجه است. از یک سو محمد حسن خان را فرزند بلافضل شاه سلطان‌حسین صفوی و از زنی قاجار معرفی می‌کنند که این زن در دوران بارداری به فتحعلی خان قاجار بخشیده می‌شود (۲/ص ۲۲۲) و از سوی دیگر، رضاقلی خان فرزند محمد حسن خان با دختری از بازماندگان صفوی ازدواج می‌کند (۲۲/ص ۵۰۲) و در نهایت، آقا محمد خان قاجار هم در ابتدا داعیه وکالت پادشاهی ابوالفتح محمد میرزا ملقب به محمد شاه دوم را داشت (۲۵/صص ۹۸ و ۹۸). اما تلاش این مدعیان برای استفاده از سایه این خانواده عمدتاً به منظور حفظ موقعیت خود و کسب مشروعیت و مقبولیت بود؛ به گونه‌ای که نادر، که برخی او را غاصب حکومت صفویه شمرده‌اند (۲۵/صص ۹۰، ۹۷ و ۹۷)، از تولد شاهرخ فرزند رضاقلی میرزا از خواهر شاه تهماسب دوم و دختر شاه سلطان حسین بسیار خوشحال شد، زیرا وجود این طفل را موجب انتقال مشروع سلطنت از خانواده صفوی به دودمان افشاری می‌دانست (۳۵/ص ۴۴). این مسأله اگر چه موجب تراکم شاهان صفوی و یا مدعی انتساب به آنها شد؛ به گونه‌ای که دوازده نفر در این دوره کوتاه، چند روزی را عنوان شاهی داشته باشند، اما مشکلی برای حذف و نابودی آنها به همراه نداشت. به همین علت، مدعیان تاج و تخت در فرصتی مناسب که خود را بی‌نیاز از این شاهزاده‌ها می‌دیدند، آنها را کنار می‌زدند.

کار تجدید حیات صفویان در ابتدا به شکل سیاسی و با پیدایش مدعیان افسانه‌ای جانشینی شاهان آن سلسله، در طول پنجاه سال پس از سقوط اصفهان نمایان شد، اما غصب سلطنت توسط نادر، توالی این سلسله مدعیان را مقطع ساخت؛ به گونه‌ای که تاج‌گذاری او را زمان پایانی سلطنت سلاطین صفویه به رسم و اسم نامیده‌اند (۲۳/ص ۱۸۰). عامل روحی احیای دودمان صفوی موجب شد تا پس از مرگ نادر باز هم آنها مورد توجه قرار گیرند، اما کار تجدید حیات آنها توسط کریم خان به صورت قطعی و نهایی از میان رفت (۹/ص ۲). این مسأله با وجود مهر پایانی که بر آن زده شد، همچنان به عنوان ذهنیتی برای مردم ایران و وسیله‌ای برای استفاده ابزاری مدعیان باقی ماند. ایرانیان هیچ‌گاه نمی‌خواستند فراموش کنند که صفویان رفته‌اند و دیگر باز نخواهند گشت. به همین جهت، همچنان بر این باور بودند که هتک حرمت این خانواده و آلودن دست خود به خون بازماندگان این سلسله، همان سرنوشتی را به همراه خواهد داشت که برای محمود رقم خورد و به تعبیر حزین از «غرایب» بود، زیرا در همان شبی که محمود افغان دستش به خون سی و نه نفر (آمارهای متفاوتی گزارش شده است. برای اطلاع بیشتر رک: ۲۷/ص ۷۸؛ ۴۰/ص ۲۲۱؛ ۶/ص ۱۶) صغیر و

کبیر سید بی‌گناه آلوده شد، دوران جنون و رفتار غیر معمول او از جمله خارش دستپاشی شروع شده (۱۲/ص ۶۳) تمام گوشت بدن خود را کنده و جویده و گزید (۲۵/ص ۸۰). این ارادت و عشق به صفویان که موجبات مطرح شدن یکی از بازماندگان صفویه را در آن مقطع تاریخی فراهم نمود، در فاصله بین مرگ نادر تا ظهور کریم خان به شکل بسیار پر رونقی تجلی پیدا کرده بود. در این مرحله، علاوه بر شاهرخ باید به سلیمان میرزا ملقب به شاه سلیمان ثانی هم توجه کرد (۲۵/ص ۱۵۵؛ ۳۷/صص ۱۹۷ و ۱۹۸)؛ کسی که مدعی بود خدمتگزاری آستان علی بن موسی الرضاع) را بر پادشاهی کل دنیا ترجیح می‌دهد و هیچ گونه داعیه‌ای در امر حکومت ندارد (۲۸/ص ۳۸). اما سیادت او و انتسابش به صفویان او را از قم به مشهد کشاند و اصرار برخی بزرگان دربار شاهرخ و دسیسه جمعی دیگر از آنان موجب شد تا قیمت سنگینی برای پادشاهی چهل روزه خویش پردازد.^(۶) این تعلق خاطر را در وجود مدعی سختگیری چون آقا محمدخان قاجار نیز شاهدیم؛ کسی که در آغاز قرن سیزدهم هجری بار دیگر به نام یکی از همین بازماندگان صفوی در تهران اعلام شاهی نمود (۲۵/ص ۲). به همین علت، جای تعجب ندارد اگر جایی ببینیم که «اهل ایران بعد از شصت و هفت سال از انقراض دولت صفویه، باز چشم حسرت تمنا به دوران عدالت آن سلسله علیه» داشتند (۲۲/ص ۶۳۲).

از میان تمامی کسانی که از سقوط اصفهان تا تشکیل دولت قاجار به سلطنت برکشیده شدند یا ادعایی داشتند و در این راه تلاشی نمودند، میرزا ابوتراب، ملقب به شاه اسماعیل سوم، طولانی‌ترین دوران پادشاهی صوری را در این دوره بحرانی طی کرده است. اهمیت این مسأله را باید با توجه به بحران اجتماعی ایجاد شده که بحران مشروعیت را برای خاندان صفویه و برای حکومت خواهان آن زمان به همراه داشت، در نظر گرفت. حکومت نزدیک به ۲۵ ساله او، از نکات مهم و اساسی این مقطع تاریخی است که با وجود این شاه صفوی و علی‌رغم برکشیده شدن و داعیه تعدادی دیگر، هیچ گاه اصل انتساب و امر انتخاب او به شاهی به مخاطره نیفتاد. این پادشاهی طولانی مدت، اما صوری اسماعیل سوم اگر چه پاسخی به موج صفوی‌گرایی آن زمان بود، اما تبدیل شاه به عنصری غیر فعال و گذراندن نیمی از همین دوران را به حال تبعید در آوده، باید به حساب پایان مشروعیت سیاسی آنها گذاشت.

شاه اسماعیل سوم صفوی

حوادث و وقایع سالهای آخر عمر نادر و مرگ او، وضعیت بسیار سخت و بحرانی و ناخوشایندی را برای مردم ایران به همراه داشت که مهمترین آنها، سربرآوردن مدعیان متعدد در گوشه و کنار ایران بود؛ مدعیانی که هر کدام با صدور دستورهای شدید و غلیظی، زیاده‌ستانی و اجحاف و ظلم و ستم و غارت مردم را برای سپاهیان خود سهل و آسان می‌کردند. تعدد مدعیان و پراکندگی جغرافیایی حوزه فعالیتها - که از دیگر ویژگیهای بحران اجتماعی این دوره است - به گونه‌ای بود که در نواحی مختلف و از بین قبایل و شخصیت‌های گوناگون می‌توان نشانی از آن یافت. منطقه زاگراس مرکزی و سران ایلات بختیاری نیز از این رهگذر به دور نمانده، وارد عرصه رقابت شدند. این اوضاع موجب شد تا علی مردان خان بختیاری به منظور تصرف اصفهان و به چنگ آوردن قدرت و ثروت، به مبارزه با هم ایلی خود، ابوالفتح خان بختیاری - که حکومت این شهر را داشت - برخیزد. شکست این سردار از حاکم اصفهان در منطقه مورچه خورت باعث شد تا دست کمک به سوی کریم خان زند دراز نماید. حاصل این اتحاد جدید، تصرف اصفهان بدون درگیری شدید و تسلیم و پیوستن ابوالفتح خان به این اتحاد شد (۲۸/صص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ ۳۲/صص ۱۵ و ۱۶).

پیمان این سه سردار برای نجات ایران (۹۱) از هرج و مرج ناشی از قتل نادر (۱۳/ص ۳۸) و در واقع اولین توافق و تصمیم آنها، تعیین پادشاهی از خاندان صفویه بود (۳۲/ص ۱۶). این تصمیم اگر چه با هدف پیدا کردن پادشاهی دست نشانده از دودمان صفویه بود تا بتوانند به وسیله او به سلطه خویش مشروعیت قانونی بدهند (۹/ص ۳۲)، اما پاسخی هم به نیاز روحی مردمی بود که سعادت و سلامت خود را به وجود این خانواده پیوند زده بودند. قرعه انتخاب برای این کار مهم به نام میرزا ابوتراب، خردسال‌ترین فرزند صدرالصدور میرزا سیدمرتضی خلیفه سلطانی زده شد که از ناحیه مادر منتسب به صفویان بود (۲۸/ص ۱۷۲؛ ۲۳/ص ۱۵؛ ۳۲/ص ۲۰۵). مادر این شاهزاده، خان‌آغایبگم و یا شاید مریم بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی بود (۳۴/ شجره‌نامه ضمیمه شده). اگر چه انتخاب این شاهزاده خردسال هشت (۲۳/ص ۲۰۵) و یا هفده ساله صفوی (۹/ص ۳۲)، برای بسیاری از افراد نوید احیای دولت قدرتمند صفوی را می‌داد، اما قضایا حکایت از واقعیت دیگری داشت. علی مردان خان در انتخاب این گزینه - و نه برادران بزرگترش - که آرامترین و گوشه‌گیرترین شاهزادگان بود و به عبارت گویاتر، کم خطرترین آنها محسوب می‌شد، نقش اساسی داشت^(۷) و به همین علت به هنگام تقسیم مناصب بین اعضای اتحادیه ایللی، عنوان وکیل‌الدوله^(۸) به این خان رسید. زمانی که شاه را در ساعتی مسعود و طالعی محمود در تاریخ بیست و پنجم رجب سال ۱۱۶۳ هجری قمری برابر با بیست و نهم ژوئن ۱۷۵۰ میلادی بر تخت سلطنت و سریر دولت نشاندند و نام شاه اسماعیل را که نام و طبیعتا قدرت و اعتبار بنیانگذار این سلسله را تداعی می‌نمود، بر او نهادند. «گریوز» نماینده کمپانی هند شرقی در ایران نوشت: «چیزی بیش از نام مشکوک نیست که علی مردان خان برای رونق بیشتر حکومت خود کامه‌اش به بازی گرفته است» (۹/ص ۳۲).

جشن و پایکوبی مراسم بر تخت نشینی شاه اسماعیل سوم، آغاز رسمی عمر سیاسی وی بود که این دوره را می‌توان به مراحل زیر تقسیم کرد:

مرحله اول پادشاهی که با وکالت علی مردان خان طی شد (۱۱۶۵-۱۱۶۳ ه.ق.):

مرحله دوم پادشاهی که با وکالت کریم خان زند گذشت و مرحله اول همراهی شاه با کریم خان بود (۱۱۶۵ ه.ق.):

مرحله سوم پادشاهی که با حضور در اردوی محمد حسن خان قاجار و احتمالا وکالت او گذشت (۱۱۷۲-۱۱۶۵ ه.ق.):

مرحله چهارم پادشاهی که بار دیگر با وکالت کریم خان گذشت و مرحله دوم همراهی با کریم خان بود (۱۱۷۲-۱۱۸۷ ه.ق.):

مرحله اول پادشاهی اسماعیل سوم و وکالت علی مردان خان حدود دو سال به طول انجامید. در این مدت، علی مردان خان که وظیفه تربیت شاه اسماعیل را متکفل شده بود، برخلاف تعهد خود عمل کرد؛ به گونه‌ای که امورات را بدون اطلاع شاه انجام می‌داد. شاه بجز نام شاهی و چند نفر غلام که در خدمت او مقرر بودند، در هیچ امر، اختیاری نداشت (۲۸/صص ۱۷۲ و ۱۷۳). اگر چه شرایط حکم می‌کرد تا اسم شاه و وجودش و بعضا فرمانهایش حفظ و اطاعت شود. برای نمونه، گزارشی از فرمان شاه مبنی بر انتصاب خان‌لار به عنوان بیگلربیگی منطقه گرمسیر موجود است (۹/ص ۱۷۳). اما مهمترین عهد شکنی خان بختیاری این بود که بر اساس شرایط اتحاد، نمی‌بایست از اصفهان خارج می‌شد؛ چرا که امور لشکری و فتح نواحی دیگر به کریم خان واگذار شده بود، اما او رعایت نکرده، در اقدامی غیر

متعهدانه، عضو سوم اتحاد؛ یعنی «ابوالفتح‌خان بختیاری را کشت و ایالت اصفهان را به حاجی بابا بختیاری داد، شاه اسماعیل را برداشته، به عزم تسخیر فارس نهضت نمود» (۲۳/ص ۲۰۶). این اقدام وکیل‌الدوله شاه موجب شد تا کریم‌خان برای مقابله، راهی اصفهان شود. خان زند پس از فتح اصفهان و واگذاری آن به برادرش، محمد صادق خان، راهی منطقه چهارمحال، محل اقامت علی مردان خان شد (۲۳/ص ۲۰۷). این درگیری که در سال ۱۱۶۵ هجری رخ داد، موجب شکست خان بختیاری و فرار او شد. در این شرایط، شاه اسماعیل سوم از فرصت استفاده کرد و خود را به اردوی کریم‌خان رساند (۲۸/ص ۱۸۲؛ ۳۲/ص ۲۴) و با این حرکت، مرحله اول پادشاهی او به پایان رسید.

پیوستن شاه اسماعیل سوم به کریم‌خان و استقبال خان زند از او، شروع مرحله جدید پادشاهی اسماعیل را رقم زد. در آغاز این دوره کریم‌خان به مقام وکیل‌الدوله شاه جوان برگزیده شد و مسؤولیت نگهداری و تربیت شاه را نیز بر عهده گرفت. با وجود آنکه کریم‌خان این مقام را تا پایان عمر شاه برای خود حفظ کرده است، اما در طول هفت سال از این دوران بلند مدت، شاه را در اختیار نداشت. هنوز چند ماهی از شروع این دوره جدید سپری نشده بود که کریم‌خان در راه دستیابی به قلمروی وسیعتر و حذف رقبا در منطقه استرآباد شکست سنگینی را از محمد حسن خان قاجار پذیرا شد. شدت این شکست و ویرانی سپاهش به حدی بود که او راه استرآباد تا تهران را بدون توقف طی کرد. اما علاوه بر شکست و نابودی جمع کثیری از سپاهانش، مهمترین غنیمتی که در استرآباد رها نمود و به دست رقیبش رسید، وجود شاه جوان صفوی بود. شاه اسماعیل که دلیل نایب‌السلطنه‌ای خان زند محسوب می‌شد، در گیرودار جنگ و با ظهور علایم شکست در سپاه وکیل خود، پس از مشورت با چند تن از سرداران سپاه به این نتیجه رسید که خود را در سایه حمایت قدرتمندترین فرد قرار دهد. لذا در اوج شکست سپاه زند و نیاز شدیدی که به وجود شاه می‌بود، راهی اردوی محمد حسن خان قاجار شد (۳۲/ص ۲۸) و تا حدود هفت سال بعد؛ یعنی ۱۱۷۲ هجری در شمال کشور در اختیار قاجارها بود. آنچه از دوران کوتاه همراهی شاه با کریم‌خان در مرحله دوم پادشاهی‌اش در خور ذکر است، اینکه در این دوره نیز شاه مجال و فرصتی برای اعلام وجود و نظر پیدا نکرد. کریم‌خان در اصفهان اسم شاهی بر او گذاشت، اندک جمعیتی به او داد و خرجی هم برایش معین نمود. همه کارها بدون اطلاع شاه و تنها به دستور و اراده خان زند صورت پذیرفته (۲۸/ص ۱۹۲). «شاه در همه امور ساکت و بی‌اختیار و خود وکیل صاحب اختیار و فرمانفرمای کامکار شد» (۲/ص ۲۳۸). با وجود این، کریم‌خان که از این مهلکه جان سالم به در برد، مکرراً در توییح رفتن شاه به استرآباد می‌گفت شاه به ما بی‌وفایی نمود (۲۳/ص ۲۰۸).

دوران هفت ساله اقامت شاه اسماعیل سوم در اردوی خان قاجار که سومین مرحله پادشاهی او محسوب می‌شود، برایش روزگار آرامی نبود. در این دوره مقام نیابت سلطنت را به محمد حسن خان قاجار واگذار کرد (۲۳/ص ۲۰۸)؛ اگر چه همچنان کریم‌خان هم با همین عنوان در منابع یاد شده است. خان قاجار نیز در مقابل و به منظور سکونت شاه و همراهیانش، عمارات اشرف را که یادگار اجداد شاه بود، در اختیار او قرارداد (۲۸/ص ۲۱۴). این اقدام علاوه بر نظارت و حفاظت جان این غنیمت ارزشمند، برای خان قاجار موقعیت ممتازی را در مقابل رقبایش فراهم کرد، زیرا تداعی ظهور و وجود کسی از همان جنسی که مردم خواهانش بودند، در مکانی که متعلق به همان ذهنیت‌ها بود، برگ برنده‌ای بود که خان قاجار در اختیار گرفته بود. با وجود این شرایط، متأسفانه اوضاع ناآرام کشور و بازار داغ سفرهای جنگی بین رقبا و مدعیان، اقامت ثابت و آرامش را از شاه می‌گرفت. رقابت خان قاجار با دو رقیب

سرسخت؛ یعنی آزاد خان افغان و کریم خان زند موجب رفت و آمدهای مکرر سپاهیان خان به نواحی غربی و مرکزی ایران می‌شد؛ سفرهایی که شاه نیز بعضاً مجبور به همراهی بود. به همین جهت، شاه در این مدت، مسافرت و اقامت در آمل، سناری، اصفهان و استرآباد را تجربه کرد (۳۲/ص ۲۹؛ ۲۸/ص ۲۱۴؛ ۹/صص ۹۹ و ۱۰۹؛ ۲/ص ۲۶۲). همین مسأله موجب شد تا زمانی که محمد حسن خان از شیخ علی خان زند شکست خورد و سپاهیان را از دست داد و متواری شد، شاه که در اردوگاه او به سر می‌برد، آنجا را ترک کند و به لشکرگاه سپاه زند برود. شادی نیروهای فاتح از پیروزی خود و در اختیار گرفتن شاه، نوید روزگار جدیدی برای شاه بود. به همین علت، او را با احترام تمام روانه تهران نمود (۲۳/ص ۲۱۲). با وجود رفتار سرد کریم خان با شاه در این نوبت به گونه‌ای که شاه را «نمک به حرام» خطاب کرده است، اما او با به دست آوردن شاه، باز هم توانست جشنی شاهانه در تهران برپا سازد و توانایی جنگی خویش را به معرض تأیید بگذارد (۹/ص ۱۱۸)؛ مخصوصاً که در این مرحله موفق شده بود آخرین و سرسخت‌ترین رقیب خود را از میدان خارج نماید. بنابراین، جشن شاهانه او در تهران اگر چه به اسم ورود شاه به اردوی زندیه تفسیر شده است، اما بی‌گمان و با توجه به عملکرد گذشته کریم خان در مقابل شاه، نشان دهنده موفقیت او در غلبه بر تمامی رقبای خود تا به دست آوردن شاه. اقدامات بعدی او و موقعیت شاه نیز این ادعا را ثابت خواهد کرد، اگر چه کریم خان هیچ‌گاه عنوان شاهی را بر خود نگذاشت.

با بازگشت دوباره شاه به اردوی کریم خان، مرحله چهارم پادشاهی او آغاز شد. این مرحله نسبتاً طولانی و کم‌حادثه در زندگی شاه صفوی که در پایان با مرگ او همراه شد، تفاوتی اساسی با مرحله‌های قبلی دارد و آن اینکه چون سفرهای جنگی کریم خان به پایان رسید و دوره اقامت او در شهر شیراز آغاز شد، شاه نیز اقامتی ثابت و بدون جابه‌جایی و رفتن و آمدن‌های بی‌حاصل یافت.

شاه پس از بازگشت به اردوی زندیه و اقامت موقت در تهران، به همراه وکیل راهی شیراز شد. اگر چه کریم خان از رفتارهای سابق او رنجیده خاطر بود و مخصوصاً با حذف رقبا نیازی به وجود شاه نداشت، اما نه آن گونه که او را از پادشاهی عزل نماید (۳۹/ص ۲۰۶). بنابراین، مقام شاه را حفظ کرد و هیچ‌گاه رفتاری همانند آنچه نادر در مورد تهماسب دوم و جایگزینی فرزند خردسال او پس از پیروزی بر رقبای و بیرون راندن عثمانی‌ها و روس‌ها انجام داده بود، برای شاه اسماعیل سوم انجام نداد. اما این واقعیت را نیز نباید از یاد برد که شاه دیگر هیچ‌گاه موقعیتی در حد و اندازه گذشته پیدا نکرد. «نیور» در بررسی این مسأله می‌نویسد: «گمان می‌رفت کریم خان بلافاصله پس از چیره شدن بر دو دشمن بزرگ خود، حکومت را از شاه اسماعیل بگیرد، اما ظاهراً کریم خان حوصله‌ای برای این کار ندارد و جوابش این است که او هنوز تمام ایران را برای شاه به تصرف خود در نیاورده است» (۳۷/ص ۲۰۶). نکته‌ای که در این بخش از اظهار نظر او نادیده گرفته شده، توجه به دیدگاه و نظر کریم خان نسبت به حکومت است. کریم خان و سپس سران زندیه، برای خود رسالت حکومتی قابل نبودند و حتی در صدد احیای مرزهای حکومت صفویه بر نیامدند. آنان حکومت خود را نیابت شاهان صفویه می‌دانستند و به همین دلیل هم از به کار گرفتن عنوان شاهی خودداری می‌ورزیدند (۵/ص ۱۱) و حتی خراسان را همچنان و با افتخار در اختیار بازمانده نایب‌نایب صفوی - نادری باقی گذاشتند. آنها همچنین در مقایسه با دولت صفوی از نظر مذهبی جواز حکومت نداشتند و در پس کسب آن نیز نبودند، اما توجه خاصی به مزارات و اماکن مقدس نشان می‌دادند (۳۸/ص ۱۱۳) و در واقع، اقتدار فایقه حاکم زندی که به زور شمشیر و

جنگ با دشمنان و رقیبان و یا از میدان به در کردن مدعیان درون دودمانی به دست آمده بود، مشروعیت لازم را برای آنان رقم زد. مشروعیت سابق‌الذکر صفویه و وجود نوعی روح صفوی‌گرایی موجود در آن زمان، کریم خان و سران بعدی زند را از اینکه اقدامی مشابه نادر با تهماسب در مورد شاه اسماعیل سوم انجام دهند، باز می‌داشت. «نیبور» در ادامه به نکات ظریفی اشاره می‌کند که پاسخی دقیق‌تر به شرایط ایجاد شده است. او در بررسی چرایی حفظ شاه می‌نویسد: «... تا بتواند در صورت لزوم از وجود یک شاهزاده برای مبارزه با یک دشمن نیرومند استفاده بکند، اما اگر شاه اسماعیل زودتر از موعد، قصد سلطنت داشته باشد، باید در انتظار همان سرنوشتی باشد که شاه تهماسب و شاهرخ با آن روبه‌رو بودند» (۳۷/ص ۲۰۷) و البته شاهی که در آغاز انتخابش به شاهی، به اجبار از مادر جدا شد و مادر گریانش را ضعیف می‌کرد، این برکشیدن نبود (۹/ص ۳۲) هیچ‌گاه جرأت چنین قصدی را نداشت.

انتخاب شیراز به عنوان پایتخت و اقامت کریم خان در این شهر برای شاه صفوی خوشایند نبود، زیرا از آن پس مجبور به اقامت در آباءه و در خانه‌ای شد که برایش ساخته بودند. در این دوران طولانی اقامت تبعیدگونه شاه در آباءه، کریم خان «در هر روزی یک تومان - که ده هزار دینار باشد - نقد و مقدار سه من تبریز گندم و ده من جو برای مخارج و جیره و علیق او معین نمود و در هر سالی، دوبار در عید نوروز که اول برج حمل است و در اول برج میزان، لباسی که فراخور آن نفقه بود، برای او روانه آباءه می‌نمود. پس بار خانه و عریضه به این عنوان اتقاد می‌داشت، عرضه داشت کمترین بندگان، و در زیر عرضه داشت چنانکه رسم است، کریم زند می‌نگاشت و چند سطر بیهوده بر آن می‌افزود و حضرت شاه اسماعیل که اوقات خود را در صنعت چاقوسازی - و یا به نقاشی (۲/ص ۳۰۹) - مصروف می‌داشت، چند قبضه چاقوی دسترنج خود را به یادبود ارسال می‌داشت» (۲۳/صص ۲۱۹ و ۲۲۰). شاه اسماعیل با این روزگار عسرت که آغازش به «شاه نمک حرام» ملقب شد و در ادامه به عنوان «شاه آباءه» دلخوش داشت، در سال ۱۱۸۷ هجری وداع کرد. با وجود گزارش مبهم و تأیید نشده‌ای که از مرگ شاه اسماعیل در آباءه وجود دارد (۲۳/ص ۲۲۰)، گزارشی دیگر تأکید می‌کند کریم خان به محض اطلاع از بیماری سخت شاه، او را به اصفهان فرستاد تا در کاخهای تبار خود چشم از این جهان برگیرد (۲۸/ص ۱۴۹).

کریم خان آخرین پرده نمایش خود را در احترام به شاه صفوی در مراسم سوگواری شاه کنار زد. در این صحنه نمایش «چون حضرت شاه اسماعیل در هزار و صد و هشتاد و هفت در قصبه آباءه وفات یافت، نواب وکیل به قاعده الوار که در مرگ بزرگان خود عزاداری می‌کنند، لجن برکلاه خود و تمام بزرگان مالیده، سه روز سوگواری نمودند» (۲۳/ص ۲۲۰). اگر چه منابع به چگونگی و محل دفن شاه اسماعیل سوم اشاره‌ای نکرده‌اند، اما مرحوم مهدوی می‌نویسد: «مظنون آن که وی در مزار سنی فاطمه^(۹) به خاک رفته باشد» (۳۳/ص ۲۴۵).

با مرگ شاه اسماعیل سوم، به طور موقت پرونده صفوی‌گرایی مردم و مشروعیت این خانواده برای حکومت، حداقل برای سرداران زندیه، بسته شد؛ اگر چه مشروعیت بحران زده صفویان همچنان نیم‌سایه‌ای داشت که توسط مدعی جدید از ایل قاجار مورد استفاده قرار گیرد. کریم خان که در زمان حیات شاه به ظاهر حرمت نگهدارندگان صفویان بود، پس از مرگ او نیز حرمت این خانواده را پاس می‌داشت. علاوه بر اظهاراتش در نوشته‌ها، حداقل در یک مورد و آن هم خطاب به نماینده دولت انگلیس که برای کسب امتیازات تجاری و روابط طرفین آمده بود، از اسماعیل به عنوان شاه ایران که در آباءه زندگی می‌کند و باید در این مورد تصمیم بگیرد، یاد کرده، فرستاده انگلیس را به آباءه

ارجاع می‌دهد (۲/صص ۳۴۵ و ۳۴۶). او پس از واقعه مرگ شاه، همچنان خود را نوکر قدیمی این خانواده معرفی کرد و به حرمت این خانواده، خراسان را برای گذراندن «ولی نعمت‌زاده خود» شاهرخ کور که منتسب به صفویان بود، واگذاشت (۲۳/ص ۲۲۰). با وجود این، چون دیگر نیازی به وجود شاهی صفوی نمی‌دید، کسی از این خانواده را به عنوان شاه برنگزید و جانشینان او نیز هرگز چنین نکردند. این امر در حالی اتفاق افتاد که حیدر میرزا، فرزند ارشد شاه مرحوم، در موقعیتی بود که می‌توانست بر این مسند قرار گیرد. کریم خان تنها به انتقال او به شیراز و پاسداشت حرمت او بسنده کرد که این حداقل احترام نیز بزودی و پس از مرگ وکیل از بین رفت. در توضیح این واقعه، منابع به قتل حیدر میرزای صفوی به دستور محمد صادق خان زند به دلیل همراهی و دل‌داشتن این شاهزاده با علی مراد خان زند در روزهایی که شیراز را محاصره کرده بود (۲۲/ص ۵۹۰؛ ۳۰/ص ۱۴۹) و یا ترس از ادعای سلطنت و جهانداری او (۳۰/ص ۱۴۹) اشاره می‌کنند. در پاسخ به چرایی برنگزیدن شاهی دیگر از صفویان توسط کریم خان چنین به نظر می‌رسد که خالی شدن تخت سلطنت از شاه اسماعیل، وقفه و یا مشکلی در جریان امور اجرایی کریم خان ایجاد نکرده باشد و دوران اقامت طولانی مدت و بی‌اثرش در آباءه، این امر را بخوبی ثابت کرده بود که وجود و عدمش در آن اوضاع یکسان است؛ اگر چه ثوری واهی ادامه سلطنت صفوی باعث وجود این وضعیت شده بود و نمی‌گذاشت که کریم خان بدون قرار گرفتن در موقعیتی چون نادر و مفهوم غصب سلطنت، جانشینی برای خود تعیین کند (۹/ص ۲۸۸). این نکته را نیز نباید فراموش کرد که کریم خان هیچ‌گاه در پی احیای حکومت صفویان نبود. به همین علت، اگر چه خراسان به حرمت خاندان نادری وابسته به صفویان از حمله کریم خان در امان ماند؛ اما از ضعف اندیشه سیاسی کریم خان نیز در احیای یک دولت مقتدر مرکزی و همچنین ضعف بنیه نظامی او در حمله به منطقه‌ای که در نهایت، حکومت بازماندگان او را به پرتگاه مرگ کشاند، حکایت می‌کند.

نتیجه

بحران ناشی از ضربه مهلک و ویرانگر غلزیها بر پیکره دولت صفوی و فرصت‌طلبی همسایگان و تصرف بخشهای وسیعی از ایران که باز پس‌گیری آن را می‌توان ضرورتی حتمی و برای جامعه ایران تعریف کرد، باعث شد تا مجال و فرصت لازم به دست چهره‌های جدید در تاریخ ایران افتد. بنابراین، عوامل چندی باعث شد مشروعیتی که به صفویان قدرت پایداری بخشیده بود، بشدت در معرض خطر و حذف قرار گیرد که عبارتند از:

۱- وجود شاهزادگان نالایق و ناتوان، تعدد آنها، اختلاف و درگیری‌هایشان، ضعف اصالت و تردید در نسب بسیاری از آنها و استفاده ابزار از آنها؛

۲- نادر از طریق پیوندهایی که با خانواده صفویان پیدا کرد و مهمتر از آن با تلاشی که در جهت تعدیل تشیع صفوی و رفع اختلاف مذهبی با اهل سنت کرد، راه تمسک به مذهب را برای بازماندگان صفوی مسدود نمود؛

۳- کریم خان هیچ‌گاه برای کسب مشروعیت دینی از نوع صفویان تلاش نکرد.

در این اوضاع، پادشاهی دراز مدت، اما صوری اسماعیل سوم (۱۱۸۷-۱۱۶۳ هـ.ق.) در آن مقطع تاریخی بی‌نظیر بود. او نشانه شاه دوستی ایرانیان آن زمان محسوب می‌شد و این نکته از نظر تاریخ اجتماعی ایران و مطالعه در افکار عمومی آن دوره حایز اهمیت است که آنها حاضر بودند اگر شده به تشانه‌ها دل خوش داشته، از واقعیت بگریزند. به

همین دلیل، فقط داشتن او را می‌خواستند و هیچ کس به حمایت از او برنخواست، زیرا مردم به این قناعت و عادت کرده بودند که او هست (۱۳/ص ۲۴۰). همین امر باعث شد تا قاجارها نیز از این اوضاع استفاده نمایند. ابتدا رضاقلی خان برادر آقا محمد خان قاجار، دختر شاه اسماعیل سوم را به زنی گرفت و خود را منتسب به صفویان نمود (۲/ص ۳۹۸؛ ۲۲/ص ۵۰۲). سپس آقا محمد خان، یکی از آخرین بازماندگان این خانواده را به نام ابوالفتح محمد میرزا - کسی که ابوالحسن قزوینی کتاب *فوائد الصفویه* را به نام او تحریر و در سال ۱۲۱۱ هجری تقدیمش کرد (۲۵/ص ۹ پیشگفتار و صص ۹۸ و ۹۹) - با نام محمد شاه دوم در سال ۱۲۰۰ هجری در تهران اعلام نماید تا میراث سلطنت مستبدانه صفویه را تحت نامی جدید احیا کرده باشد (۱۵/ص ۲۵۳).

پی‌نوشتها

- ۱- در این مورد رک: ۸/ص ۳۳؛ ۱۴/ص بیست و بیست و یک مقدمه مترجمین؛ ۱۷/مقدمه و فصل ۷ و نتیجه‌گیری؛ ۲۴/ص ۳.
- ۲- بازار گرم هواخواهی از صفویان موجب شد تا جمعی نیز به منظور دستیابی به اغراض شخصی و سود جویانه، ادعای انتساب به صفویه را بنمایند. این گروه در گوشه و کنار کشور با استفاده از بی‌اطلاعی مردم و با کمک جمعی هوادار، چند روزی را میدان داری نمودند. افرادی همچون شامل کرام و یا محمد خرسوار، سیدحسین، سام میرزا، صفی میرزای اول و دوم، اسماعیل میرزا و اصلان میرزا که شرح فعالیت‌های آنان در منابع موجود است (برای اطلاع بیشتر رک: ۲۵/صص ۹۷ و ۱۵۵؛ ۳۱/ج ۱، صص ۴۷-۵۲ و ج ۳، صص ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴؛ ۶/ص ۲۱-۲۵؛ ۲۸/صص ۴۷۸-۴۸۵).
- ۳- در میان گزارش‌های مربوط به انتخاب شاه اسماعیل سوم، تنها قزوینی مدعی است که شاه اسماعیل توسط محمد حسین خان قاجار به سلطنت برداشته شده است (برای اطلاع بیشتر رک: ۲۵/ص ۹۴). اما گزارش لطفعلی بیگ آذر از چگونگی و ترکیب اتحادیه سه گانه در اصفهان، با سایر منابع متفاوت است. بر اساس این گزارش، ابوالفتح خان بختیاری در این پیمان شرکت نداشته و قبل از پیمان به دستور علی مردان خان به قتل رسیده است. او مدعی است پس از انتخاب شاه اسماعیل سوم به پادشاهی توسط علی مردان خان و کریم خان، مسئولیت خدمت به شاه جدید را بر عهده‌اش گذاشته‌اند (برای اطلاع بیشتر رک: ۱/ص ۳۷۲).
- ۴- منظور از مشروعیت اولیه، حقی است که برای یک فرد، قبیله یا گروه در به دست آوردن حکومت و اعمال قدرت فرض می‌شود. در مقابل، مشروعیت ثانویه فرار دارد که منظور از آن در واقع توانایی اعمال و حفظ حاکمیتی است که از طریق مشروعیت اولیه به دست می‌آید. این نوع مشروعیت نشان دهنده کارآیی و کارآمدی حکومتهاست (۱۶/ص ۵۳).
- ۵- برای اطلاع بیشتر از جزئیات و توضیحات عوامل مشروعیت صفویان رک: ۱۰/صص ۲۸ و ۴۹ و ۱۴۱؛ ۱۱/ج ۲، صص ۴۸۳-۵۰۳؛ ۱۲/در اکثر صفحات؛ ۱۵/ص ۲؛ ۲۲/ص ۶۳۲؛ ۲۵/ص ۹۲؛ ۲۸/ص ۱۸۴؛ ۳۷/صص ۱۹۵ و ۱۹۷).
- ۶- در مورد شرح حال او و تاوان سنگینی که برای دوران کوتاه پادشاهی‌اش داد، این دو بیت سروده شده است.
میرزا سید محمد آنکه او شد سلیمان روزکی مشهور شد
سلطنت نادیده، شد در مسکنت چشم وانا کرده مسکین کور شد
(۲۸/ص ۴۰۱)
- ۷- با این تأکید، گزارش ذکر شده از قزوینی در مورد بر کشیده شدن شاه اسماعیل توسط محمد حسین خان قاجار اشتباه است، زیرا غیر از او، منابع دیگر تأکید دارند که این انتخاب توسط سران اتحاد سه گانه در اصفهان صورت پذیرفت و نکته دیگر اینکه محمدحسن خان قاجار - و نه محمدحسین - حدود سه سال بعد از این انتخاب موفق می‌شود شاه را از اردوی

کریم خان زند به چنگ آورده، هفت سال نزد خود نگه دارد (برای اطلاع بیشتر رک: ۳۲/صص ۱۵ و ۱۶؛ ۱۳/صص ۳۸؛ ۲۳/صص ۲۰۵؛ ۲۸/صص ۱۷۰ و ۱۷۱). نیز مطلب رستم الحکما مبنی بر اینکه ابتدا و قبل از این اتحادیه شاه اسماعیل سوم توسط ابوالفتح خان بختیاری به پادشاهی برگزیده شد، درخور توجه است (۲/صص ۲۷۷).

۸- یکی از مناصب مهم دستگاه اداری دولت صفویه، مقام وزارت اعظم بود که در تذکرة الملوک با لقب وزیر اعظم دیوان اعلی از آن یاد شده است. در آغاز دولت صفوی این لقب وجود نداشت و بالاترین مقام حکومت را وکیل می‌نامیدند. در زمان پادشاهی اسماعیل اول، مقام وکیل نفس نفیس همایون را که نشان دهنده نیابت سلطنت بود، در سلسله مراتب اداری شاهد هستیم. در این مقطع از دولت صفوی تا زمان شاه عباس اول همواره مقام وکیل، مقامی مهم و برتر از وزارت بود. در زمان شاه عباس اول لقب وکیل دیگر ثبت نشد، ترفیع مقام وزارت به مقام درجه اول حاکی از آن است که شاه می‌خواست هرگونه ابتکار و نفوذ را از نایب السلطنه بگیرد و آن سمت را به کلی منسوخ سازد. در زمان شاه تهماسب دوم، لقب وکیل‌الدوله مرسوم شد. در دوره نادری نیز گزارشی از وجود مقام وکیل‌الدوله وجود دارد - برای تهماسب قلی خان جلایر - اگر چه شخصیت و سیاستهای نادر، وجود کسی را که دارای قدرتی نزدیک به او بود، نمی‌پذیرفت، پس از مرگ نادر بار دیگر این عنوان مرسوم شد و کرم خان زند نیز پس از غلبه بر سایر مدعیان و همانند علی مردان خان بختیاری، خود را وکیل‌الدوله خواند. او این لقب را تا پایان عمرشان اسماعیل سوم در اختیار داشت. القاب وکیل‌الرعايا و وکیل‌الخلائق نیز برای کریم خان به کار برده شده است که به نظر می‌رسد پس از مرگ شاه اسماعیل سوم و برنگزیدن کس دیگری به جای او موجب کاربرد این القاب شده است (برای اطلاع بیشتر رک: ۳۶/صص ۸۱ و ۸۲؛ ۳۸/صص ۱۲۰ و ۱۲۱).

۹- از گورستانهای قدیمی اصفهان و منتسب به سیده فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر (ع) که در دوره صفویه اعتبار و رونقی داشته است، اما در پی حملات افغان رو به نابودی گذاشت. تجدید بنای مقبره متعلق به دوره قاجار و امروزه از زیارتگاه‌های مردم اصفهان محسوب می‌شود (برای اطلاع بیشتر رک: ۳۳/صص ۲۴۱-۲۴۴).

منابع

- ۱- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ: آتشکده آذر، با مقدمه سید جعفر شهیدی، مؤسسه نشر کتاب، بی‌جا، ۱۳۳۷.
- ۲- آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکما): رستم‌التواریخ، به اهتمام عزیز الله علیزاده، فردوسی، تهران ۱۳۸۰.
- ۳- آقا بخشی، علی با همکاری افشاری راد، مینو: فرهنگ علوم سیاسی، چاپ سوم، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، تهران ۱۳۷۶.
- ۴- ابن بزاز اردبیلی (درویش توکلی بن اسمعیل بزاز): صفوةالصفقا، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، چاپ دوم، زریاب، ۱۳۷۶.
- ۵- اجلالی، فرزام: بنیان حکومت قاجار (نظام سیاسی ایل و دیوانسالاری مدرن)، نشرنی، تهران ۱۳۷۳.
- ۶- استرآبادی، محمد مهدی بی‌محمد نصیر: جهانگشای نادری، به اهتمام عبدالله انوار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.
- ۷- بندیکس، راینهارد: سیمای فکری ماکس ویر، ترجمه محمود رامبد، هرمس، تهران ۱۳۸۲.
- ۸- بلان، لوسین لونی: زندگی شاه عباس اول، ترجمه ولی‌الله شادان، اساطیر، تهران ۱۳۷۵.
- ۹- پری، جان: کریم‌خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، فرزا و نشر نو، تهران ۱۳۶۵.
- ۱۰- تاریخ ایران کمبریج (دوره صفویه)، ترجمه یعقوب آژند، جامی، تهران ۱۳۸۰.
- ۱۱- جعفریان، رسول: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد دوم و سوم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم ۱۳۷۹.
- ۱۲- حزین، محمد علی بن ابیطالب: تاریخ و سفرنامه، به کوشش علی دوانی، تهران ۱۳۷۵.

- ۱۳- رجیبی، پرویز: کریم خان زند و زمان او، مرجان و امیرکبیر، تهران ۱۳۵۲.
- ۱۴- سومر، فاروق: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، گسترده، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۵- سیوری، راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه کامییز عزیزی، چاپ پنجم، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۶.
- ۱۶- شجاعی زند، علی‌رضا: مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تیان، تهران ۱۳۷۶.
- ۱۷- شبیبانی، نظام‌الدین مجید: تشکیل شاهنشاهی صفوی احیاء وحدت ملی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶.
- ۱۸- عالم، عبدالرحمن: بنیادهای علم سیاست، نی، تهران ۱۳۷۳.
- ۱۹- عالم‌آرای صفوی، به کوشش بدانکه شکری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.
- ۲۰- عبدی بیک شیرازی (نویدی): تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نی، تهران ۱۳۶۹.
- ۲۱- _____: دوحه الازهار، تصحیح علی مینایی تبریزی و ابوالفضل رحیم‌اف، دانش، مسکو، ۱۹۷۴.
- ۲۲- غفاری کاشانی ابوالحسن: گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، زرین، تهران ۱۳۶۹.
- ۲۳- فسایی، حسن‌بن‌حسن: فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.
- ۲۴- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، جلد اول و دوم، چاپ پنجم، علمی، تهران ۱۳۷۱.
- ۲۵- قزوینی، ابوالحسن‌بن‌ابراهیم: فواید الصفویه (تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه)، تصحیح مریم میراحمدی، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷.
- ۲۶- کرزن، جرج‌ن: ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۷- کروینسکی، تا دیوس بودا: سفرنامه کروینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم میراحمدی، توس، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۸- گلستانه، ابوالحسن‌بن محمد امین: معجم التواریخ (شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج ساله بعد از نادر شاه و ذیل زین‌العابدین کوهمره ملقب با میردر تاریخ زندیه)، به اهتمام مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- ۲۹- لکهارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی‌عماد، مروارید، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۰- مرعشی صفوی، محمد خلیل‌بن داوود: مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال، کتابخانه سنایی و طهوری، تهران ۱۳۶۲.
- ۳۱- مروی، محمد کاظم: عالم‌آرای نادری، تصحیح محمد امین ریاحی، ج ۱، زوار، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۲- موسوی نامی اصفهانی، محمد صادق: تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸.
- ۳۳- مهدوی، سیدمصلح‌الدین: مزارات اصفهان، تصحیح اصغر منتظر‌القائم، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۲.
- ۳۴- میراحمدی، مریم: دین و دولت در عصر صفوی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- ۳۵- مینورسکی، ولادیمیر فدوروویچ: تاریخچه نادر شاه، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، کمیسیون معارف، تهران ۱۳۱۳.
- ۳۶- _____: سازمان اداری حکومت صفوی (تعلیقات مینورسکی بر تذکرةالملوک)، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸.
- ۳۷- نیبور. کارستن: سفرنامه، ترجمه پرویز رجیبی، توکا، تهران ۱۳۶۶.
- ۳۸- وره‌رام، غلامرضا: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، معین، تهران ۱۳۶۶.
- ۳۹- هدایتی، هادی: تاریخ زندیه، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
- ۴۰- هنوی، جونس: هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، یزدان، تهران ۱۳۶۷.